

درآمد/ برآمد-۸

«غرب» کجاست؟



حاتم قادری

- درآمد/ برآمد حاضر** در پی آن است که گزاره‌هایی در پیوند اندیشه‌پردازی و پژوهش امر سیاسی با توجه به موقعیت‌مندی‌های تمدنی- تاریخی و میراثی که از آن برجای داریم از یک‌سو و مواجهه کنونی با غرب و مدرنیته از دیگر سو به دست دهد.

پیش‌تر اشاره شد که شکست ایران از روسیه چگونه نظامی گری غربی را پیش روی سیاست‌مداران و نخیشان ایرانی آورد و اگر در اوان قاجاریه شکست نظامی در کنار فشارهای سیاسی- اقتصادی مواجهه ایران با غرب و نمونه برتر آن انگلستان و روسیه تزاری را که در برزخ شرق و غرب به سر می‌برد، رقم زد، اواخر قاجاریه نیازهای دیپلماتیک و تربیت مأموران موردنیاز وزارت خارجه، بر تاسیس مدرسه علوم سیاسی و ترجمه و تدریس کتاب‌های چند منتهی شد.

برای اینکه بتوان چشم‌انداز مناسبی از وضعیت غرب نسبت به وضعیت ایران در زمان قاجاریه پیدا کرد، می‌توان به شکل نمادین و با تسامح توجه داد که ابتدای قاجاریه مصادف است با انقلاب فرانسه و انتهای قاجار مصادف است با انقلاب روسیه شوروی.

تحولات پیش از انقلاب فرانسه، از جمله جنبش‌های صنعتی، دست‌اندازی بر جهان، ورود به قاره آمریکا، اهمیت و دامنه سالن‌های ادبی، انبوه مباحثات علمی و بالاخره سامان درحال شکل‌گیری و گسترش امر سیاسی چه در واقع و چه در نظریه، از جمله اموری بودند که می‌توانند در فهم ما برای سیر معکوس ایران با غرب به کار آیند.

پس از انقلاب فرانسه و تا انقلاب شوروی سیر معکوس ایران نسبت به آنچه که در اروپا و آمریکا می‌گذشت، وخیم‌تر شد. و هنگامی که عصر مشروطه سرسید، ما کمالا در حاشیه تحولات مفهومی و عینی قرار داشتیم.

پس از اقتباس ناقص و از سر اضطرار سویه‌های نظامی‌گری یا برخی صنعت‌های دیگر عالم جدید که بیشتر در قالب مدرنیزاسیون کیم‌پای می‌کنجیدند، در زمان مشروطه با انبوهی از مفاهیم روبه‌رو شدیم که مواجهه ما را با «مدرنیته و مدرنیسم»، پررنگ کرد. دستان مشروطه و چگونگی فهم و تحلیل مواجهه سنت و مدرنیته و دیگر نبروهای درگیر، هنوز داستانی ناتمام است.

در اینجا تنها به یک گزاره کاملاً بنیادین توجه داده می‌شود که از مشروطه به این طرف، قیام زندگانی اجتماعی ایران از جمله امرسیاسی، در کنش و واکنش با سویه‌های متفاوت مقولات مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون بود.

به بیان دیگر معضل مدرنیته و ناهم‌زمانی دین و دولت در مواجهه با آن‌که با تاخر تاریخی ایران در مواجهه با مدرنیته همراه بود، ابعادی به مراتب زیان‌بارتر اضافه کرد که توش و توان امر سیاسی و دغدغه نخبگان دینی، چپ، ملی و... و برنامه‌های سیاست‌گذاران و آموزه‌های ایدئولوژیکی گوناگون، همه و همه برای پاسخ‌گویی و درک آن پرسش و پرسش‌ها، بسیج شده‌اند که به نوبت در بستری آکنده از نزاع درونی و با هدف پاسخ‌گویی به زعم خود بهتر به آنها، در صحنه سیاست و اجتماع ضروری‌یابند.

مدرنیته و تمامی سویه‌ها و رهیافت‌های مفهومی، نهادی و تکنولوژیکی آن، موقعیت‌مندی تمدنی-تاریخی ما را آنچنان دست‌خوش تغییر و تحول کرد که هنوز خیزاب‌های آن اجازه درک بهتر برای تعداد بیشتر ایرانیان را نداده است. حتی در عصر پساانقلابی و با وجود نزاع‌های سیاسی با این یا آن قدرت غربی، لایه‌ها و امواج مدرنیته، مدرنیزاسیون و مدرنیسم در حال نفوذ و حضور هرچه بیشتر هستند و اگر نگران بدفهمی نبودیم می‌توانستیم از تعبیر قرآنی «زردی‌کنر به رگ گردن» همچون تعبیری نمادین برای درک هر چه نزدیک‌تر به ذهن نمایش و نفوذ مدرنیته در کنونیّت ما سود جویم. اما این حضور و نفوذ نباید ما را تماماً مجذوب و شیفته یا از سوی دیگر ترس‌خورده کند.

ما بیش از هر زمان دیگر نیازمند درک ابعاد این وضعیت پیچیده و چگونگی تعامل با آنها هستیم. موقعیت‌مندی جدید را شاید بتوان از «جهاتی» تنها با موقعیت‌مندی حضور اسلام در ایران مقایسه کرد. آموزه‌هایی چون «تنکیک آنها و اخلاق ما» یا تفکیک سلاهدادانه «د سوپه تمدن بورژوایی» (حائری، ۱۳۶۷) یا واکنش‌های رمانتیک-عصیانگرانه و شعارهای بارگشت به خویشتن، نگاه به شرق و... هیچ کدام ما را به درک بهتر و تعامل سنجیده‌تر نمی‌رساند.

مدتی است دوران دیگری از گردش عقربه‌های ساعت آغاز شده، اما این بار از غرب و ما باید درک کنیم و بیاموزیم که برای تعامل با حرکت عقربه‌های ساعت، ما این بار در جهت معکوس، چه فهمی و چه سامانی را در پیش بگیریم.

به نظر می‌آید در هیچ برهه‌ای از تاریخ ایران، پژوهش دربارهٔ امر سیاسی این میزان زمینه‌های گسترده و ژرف‌های بسیار پیش رو نداشته و ناوانی و سرگردمی به این شدت و گستردگی نبوده است.

مهرداد امامی : قرن بیست‌ویکم که اکنون در ابتدای دومین دهه آن قرار داریم با اتفاقاتی قرین شد که اجازه نداد انسان، رویای دیرینه‌اش یعنی زیستن در جهانی دارای حداقلی از شرایط فاجعه‌باری چون جنگ، نسل‌کشی، شکنجه و غیره را با پشت سر گذاشتن تجربه جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی در قرن بیستم و فضای شدیداً نظامی و سرشار از اختناق جنگ سرد، تحقق بخشد. از وقایع تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته تا نسل‌کشی مسلمانان برمه در ماه‌های میانی سال ۲۰۱۲ همه و همه حاکی از پتانسیل‌های نوین انسان قرن بیست‌ویکی برای انجام اموری سراسر ضدانسانی‌تر از سده‌های پیشین و نشانگر قدرت افزایش‌یافته انسان برای به کلی نابود کردن گونه انسانی است.
امین معلوف، نویسنده برجسته لبنانی، در کتاب دنیای بی‌سامان: زمانی که تمدن‌هایمان فرسوده می‌شوند (۱۳۹۱) می‌کوشد با نگاهی انتقادی نسبت به وضعیت کنونی جهانی که در آن به سر می‌بریم، دلایل «فرسوده شدن» تمدن‌های شرقی و غربی، از صلح‌جوترین آنها تا خشونت‌طلب‌ترین‌شان را با گریزی هم‌زمان به سویه‌های هویتی شرقی-غربی خود، مورد بررسی قرار دهد. کتاب معلوف از این نظر صورت‌بندی کاملاً معاصری را در رابطه با کلیت وضعیت کنونی جهان، یا آن‌طور که معلوف می‌پندارد «دنیای بی‌سامان» به دست می‌دهد.

پیشرفت‌های چشمگیر علوم همان اندازه که تسهیل‌گر نیازهای دیرینه انسانی بوده، موجب در معرض خطر قرار گرفتن تمامی دستاورهای انسانی نیز شده‌است. اما چیزی که بیش از پیش در این میان حایز اهمیت شده، سر برآوردن مجدد نظریاتی آخرالزمانی در قالب پیشگویی‌های پیشگوییانی مانند «نوسترادموس» است.
قرنی که هزیت اصلی خود را مانند قرن گذشته همچنان از به‌اصطلاح «عقلانی شدن» روزافزون تمامی حیطه‌های حیات انسانی می‌گیرد، اینک شاهد میلی گسترده نسبت به پیگیری نظریات آخرالزمانی در قالبی غیر از الهیات است. امری که نه تنها در اشتیاق گسترده رسانه‌ها و تولیدکنندگان محصولات فرهنگی از قبیل صنعت فیلمسازی هالیوود و به‌تبع آن افکار عمومی تحت‌تاثیر آنها در مورد پرداختن به موضوعات آخرالزمانی در قالب فیلم‌ها و مستندهای سینمایی-تلویزیونی گوناگون مشخص است، بلکه می‌توان سویه‌های دیگری از آن را در قالب فیلم به عناصر جادویی، ضدعقلانی و بعضاً مافوق بشری در پرورش‌ترین کتاب اوانیل قرن بیست‌ویکم یعنی مجموعه‌های هری پاتر (اثر جی کی رولینگ) نیز یافت، به‌عبارت دیگر، بشریت هر اندازه‌که در رابطه با دستاوردهای علمی پیشرفت کرده است، نسبتاً به همان اندازه نیز به راحل «عقلانی» برطرف کردن مشکلات عمده خود پشت پا زده و بیان نمادین چنین راحل‌هایی را جز در قالب‌های «آخر الزمانی» و «مافوق بشری» امکان‌پذیر ندانسته است: آری، انسان قرن بیست‌ویکم همچنان به‌دنبال منجی می‌گردد، خواه این منجی در قالب مسیح ظهور کند، خواه در قالب شخصیت‌های مافوق‌بشری‌ای مانند هری پاترها، سوپرمن‌ها یا مردان آهنین، یا در جدیدترین شکل آن در قالب مجموعه‌ای از ابرقهرمان‌ها (مانند فیلم انتقام‌جویان (۲۰۱۲) ساخته یوس ویدون).

با آغاز سال ۲۰۱۲ میلادی که هم‌زمان شد با شروع خیزش‌های مردمی موسوم به «بهار عربی» و گسترش بیش از پیش ناکارایی نظام‌های سرمایه‌دارانه و متعاقباً جنبش‌های اجتماعی-سیاسی ضدسرمایه‌دارانه در آمریکای شمالی و بخش‌های عمده‌ای از اروپا، توجه افکار عمومی همچنین جلب پیشگویی نوسترادموس در

با آغاز سال ۲۰۱۲ میلادی که هم‌زمان شد با شروع

خیزش‌های مردمی موسوم به «بهار عربی» و گسترش بیش از پیش ناکارایی نظام‌های سرمایه‌دارانه و متعاقباً جنبش‌های اجتماعی-سیاسی ضدسرمایه‌دارانه در آمریکای شمالی و بخش‌های عمده‌ای از اروپا، توجه افکار عمومی همچنین جلب پیشگویی نوسترادموس در

در بخش پیشین عقلانیت را تعریف کردیم و انواع و مراتب عقلانیت را توضیح دادیم. تعریف ما از عقلانیت این بود: سازگار بودن با «حکم عقل» یا پیروی از «حکم عقل» یا پیروی از «شریعت عقل». مفروض این است که عقل صرفاً یکی از قوا یا ابزارهای شناخت نیست، بلکه علاوه بر کارکرد(های) «معرفت‌شناسانه»، کارکرد «هنجاری»/ «ژنسی» نیز دارد، یعنی منبع «هنجار» و «ژش» نیز هست. پابدها و نیابدهایی (دستوراتی) وجود دارد که از عقل سرچشمه می‌گیرند، یعنی «حکم عقل» اند و ما آدمیان به حکم اینکه عاقلیم موظفیم آن پابدها و نیابدها را بشناسیم و از آنها پیروی کنیم. عقل‌شناسی و عقلانیت‌شناسی بخش مهمی از انسان‌شناسی و خودشناسی است. این شناخت یکی از مقدمات رستگاری و خوشبختی دنیوی و اخروی آدمیان را فراهم می‌آورد. بنابراین، شریعتی وجود دارد به نام شریعت عقل که مجموعه پابدها و نیابدهای عقلی/وظایف عقلی است. سپس عقلانیت را به دو نوع نظری و عملی تقسیم کردیم و گفتیم که هر یک از این دو نوع عقلانیت دو مرتبه یا درجه دارند: یکی حداقلی و دیگری حداکثری.

در این بخش در مورد دو خطای ویرانگر در باب عقلانیت نظری بحث خواهیم کرد. این دو خطا به بحث اصلی ما در باب نسبت معنویت و عقلانیت کاملاً مربوطند. این دو خطا را به ترتیب «عقل‌پرستی» و «علم‌پرستی» می‌نامیم. «عقل‌پرستی» با «عقل‌گرایی» (۱) فرق دارد. همان‌گونه که «علم‌پرستی» با «علم‌گرایی» فرق دارد. عقل‌گرایی یعنی جدی گرفتن عقلانیت و التزام به آن در همه موارد. اما عقل‌پرستی، چنان‌که خواهد آمد، تفسیر نادرستی است از عقلانیت نظری. عقل‌پرستی و علم‌پرستی به دو با عقلانیت، به معنای درست کلمه، ناسازگارند بنابراین می‌توان آنها را مصداقی از خرافه‌اندیشی در باب عقلانیت به‌شمار آورد؛ کسانی که به دلیل مغروض گرفتن تلقی نادرستی از عقلانیت باورها و رفتارهای دینی و معنوی را زیر سوال برده و پای‌بندی به آنها را نامعقول و خرافه‌پرستی قلمداد کرده‌اند.

تعریف اجمالی عقل‌پرستی و علم‌پرستی

قبل از اینکه این دو خطا را بررسی و نقد کنیم، لازم است اجمالاً آنها را تعریف کنیم. عقلانیت نظری یعنی تناسب دلیل ومعا بعدیشتن دربارهٔ معنا.ی دقیق «تناسب» در این تعریف توضیح خواهیم داد. عقل تراویسی است که هر مدعی را باید همراه با دلایلی که به سود و زیان آن مدعا در دست‌است با این ترازو توزین کرد. وقتی این ترازو به حالت تعادل برسد، پذیرش ادعا کاری عقلانی است. عقل‌پرستی و علم‌پرستی هر دو در



باب «پایان جهان» در سال ۲۰۱۲ میلادی شد (در این

میان شبکه تلویزیونی تاریخ (History TV channel) ایالات متحده نقش بسزایی داشت). از نظر فداران این سنخ از پیشگویی‌ها، از آنجایی که نوسترادموس توانسته بود فروریزی برج‌هایی دوقل‌سو را در «یکی از قدرت‌های اصلی جهان» یعنی ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ پیشگویی کند، اساساً باید به پیشگویی‌های او باور داشت (هر چند بر سر صحت و سقم وجود چنین پیشگویی‌ای در آثار نوسترادموس که غالباً به‌صورت رباعی‌های به نظم درآمده‌است، اختلاف نظر وجود دارد). ساخت مستندهای تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی «ز جمله فیلم ۲۰۱۲ محصول سال ۲۰۰۹ به کارگردانی «رولاند امریش» که موضوع آن پایان جهان در سال ۲۰۱۲ میلادی است) در رابطه با این موضوع توانست وجهه‌ای تاثیر گذارتر به نسبت خود پیشگویی نوسترادموس ارایه دهد. میل شدیداً علمی افکار عمومی به دانستن «عدد و تاریخ دقیق» وقایع (این بار زمان دقیق «پایان جهان» سبب شد که پیشگویی نوسترادموس وجهه پیشگویانه خود را از دست بدهد و در نظر افکار عمومی تبدیل به یک «پیش‌بینی» شود. از این نظر، نوسترادموس پیشگو تبدیل به نوسترادموس دانشمند و پیشگویی او تبدیل به پیش‌بینی‌ای علمی شد (هرچه باشد نوسترادموس، ستاره‌شناس بود و به‌گفته خودش پیشگویی‌ها را با توجه به حرکات ستارگان انجام می‌داد) و رسانه‌ها نیز توانستند به‌میانجی مستندها و تبلیغات گوناگون، موضوع «پایان جهان» را تبدیل به یکی از پرمخاطب‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین مباحث ماهه‌ای پایانی سال ۲۰۱۱ و ماه‌های ابتدایی سال ۲۰۱۲ کنند. مطمئناً با نزدیک شدن به پایان سال ۲۰۱۲ بر میزان چنین مباحثی در رسانه‌ها و مطبوعات و همین‌طور نزد افکار عمومی افزوده خواهد شد.

اندیشه



کردن «فاجعه»، در نهایت باید گفت که «پایان جهان» یا عناوینی از این دست نه آنکه امری محال و غیرممکن باشد، اتفاقاً با توجه به وضعیت کنونی جهان میزان کسنتارها، نسل‌کشی‌ها و شکنجه‌ها به‌عنوان عواملی انسانی و تغییرات عجیب و غریب آب و هوایی و وقوع بلایای طبیعی مانند انواع سیل‌ها، زمین‌لرزه‌ها و خشکسالی‌ها به‌مثابه عواملی طبیعی (که البته تا حدود زیادی نتیجه دخالت انسان در طبیعت است) سرعت از بین رفتن تدریجی شرایط زیستن روی کره زمین بیش از گذشته شدت یافته‌است و هر آن احتمال «تابودی» بخش یا بخش‌هایی از جهان وجود دارد (علاوه بر این قدرت سلاح‌های تخریبگر قدرتهای سیاسی را نیز در نظر آوریم). چه بخواهیم ما، نه، ادامه حیات تحت چنین شرایطی و بدون نگاهی انتقادی و خودباورانه‌یسانه نسبت به سبک‌های زندگی و تغییر زندگی‌هایمان، دیر یا زود منجر به نارسایی‌های عظیم در طبیعت و به‌تبع آن تأثیری شگرف بر جوامع انسانی می‌شود که نتیجه آن چیزی غیر از «پایان جهان» نخواهد بود. از این رو، برای اینکه جهان پایان یابد نیازی به توسل به پیشگویی‌های نوسترادموسی نیست؛ شاید نگاهی گذرا به وضعیت کنونی جهان پیش از هر «عدد و تاریخ دقیقی» در مورد پایان یافتن آن، نشانگر و اثبات‌کننده بحرانی بودن اوضاع باشد. به بیان دیگر، «فاجعه» نه چیزی معطوف به آینده و بی‌ربط به اعمال و وضعیت کنونی ما، بلکه همین «پنجا و اکنون» و نتیجه بافصل کنش‌های انسانی است. اجازه دهید سخن را با جمله‌ای از «والتر بنیامین» در «تومار N پروژه پاسل‌سازها» به پایان ببرم: «تعاریف مفاهیم تاریخی بنیادین: فاجعه- فرصتی که از دست رفته است؛ لحظه بحرانی انتقادی- تهدید وضعیت موجود به بر جای ماندن و عوض نشدن؛ پیشرفت- نخستین تهدید انقلابی» (بنیامین، ۱۲۸۹: ۱۲۶).

به تعبیر دیگر، بسیاری از باورهایی که ما داریم «عقلانی» هستند، اما «عقلی» نیستند. به این معنا که به سود آن باورها نه دلیل عقلی داریم و نه می‌توانیم به سود آنها استدلال کنیم. با این همه، پذیرش آن باورها با عقلانیت/ حکم عقل سازگار است، زیرا عقل به ما دستور می‌دهد یا اجازه می‌دهد که آن باورها را بپذیریم.

برخی از این باورها در فهرست زیر آمده‌اند:

- باورهای حسی/ تجربی: (این آبی بی‌رنگ است/ این میز قهوه‌ای است)
- باورهای شهودی: (ظلم بد است/ عدالت خوب است/ هر چیزی که رنگ دارد، شکل هم دارد) یک سطح خاص نمی‌تواند در آن واحد هم سفید باشد و هم سیاه، جمع‌شدن محال است، جمع نقیضین محال است، دو به‌علاوه دو مساوی چهار است، هر مثلی سه زاویه دارد و…)
- باورهای مبتنی بر حافظه: (من دیروز علی را دیدم)
- باورهای مبتنی بر درون‌بینی: (سر من درد می‌کند)
- باورهای مبتنی بر گواهی دیگران: (امام حسین در کربلا شهید شد/ امام دسرن فرزند ارشد امام علی است)

بنابراین، باورهای عقلانی به دو دسته باورهای عقلی و باورهای غیرعقلی تقسیم می‌شوند و به تبع آن دلایل و استدلال‌های عقلانی نیز به دو دسته عقلی و غیرعقلی تقسیم می‌شوند. خطای عقل‌پرستان این است که «باورهای عقلانی» را در «باورهای عقلی» منحصر می‌کنند، در حالی که باورهای عقلانی اعم از باورهای عقلی‌اند. باور عقلانی عبارت است از باوری که پذیرش آن با عقلانیت سازگار است، در حالی که باور عقلی یعنی باوری که به سود آن «دلیل عقلی» است. دست‌های «دلیل عقلی» فقط در سه قلمرو منطقی و ریاضیات و فلسفه در دسترس است. اما در سایر قلمروهای معرفت ما با انواع دیگری از دلیل سروکار داریم، مانند دلیل حسی/ تجربی، تاریخی، زبانی، حقوقی، اخلاقی، عرفانی، وجدانی و غیره. هر دسته‌ای از این دلایل در جای خود و در قلمرو خاص خود معتبرند و ما به حکم عقل موظف به پیروی از آنها هستیم. خطای دوم عقل‌پرستان این است که «استدلال عقلانی» را در «استدلال عقلی» منحصر می‌کنند، در حالی که استدلال عقلانی اعم از استدلال عقلی است. درست است که خوراک عقل دلیل است و عقل استدلالگر کارش استدلال است، اما دلیل و استدلال انواع و اقسام گوناگونی دارد و دلیل عقلی و استدلال عقلی صرفاً یکی از انواع این دلایل و استدلال‌هاست. **پی‌نوشت:**

Rationalism

فرآیند

اخلاق فردی به‌مثابه کنش اجتماعی

رضا عارف

■ پرسش اصلی یادداشت پیش‌رو این است که: «چه کنیم تا اخلاقی شویم؟» طرح چنین پرسشی به معنای آن است که سوال‌کننده ضرورت و اهمیت اخلاقی شدن یا اخلاقی کردن فرد و جامعه را به عنوان پیش‌فرض و مفروض پذیرفته‌است. از این‌رو ما نیز پذیرش این پیش‌فرض را مبدا و سرآغاز حرکت در جهت پاسخ به پرسش مهم و سرنوشت‌ساز بالا قرار می‌دهیم از این رو بدون سخن در باب اهمیت اخلاقی شدن یا اخلاقی کردن فرد و جامعه مستقیماً به اصل بحث می‌پردازیم و از درون پرسش فوق این پرسش را استخراج می‌کنیم که «در باب اخلاقی شدن یا اخلاقی کردن فرد و جامعه ذیل چند محور می‌توان بحث کرد؟» البته پیش از هر چیز لازم است این نکته را خاطر‌نشان کنیم که تربیت افراد اخلاقی به جامعه اخلاقی منجر می‌شود و اخلاقی کردن جامعه به پرورش افراد اخلاقی منجر می‌شود بنابراین در تمام نوشتاری که در پی می‌آید هر جاز از اخلاقی شدن سخن می‌گوییم مراد هم فرد و هم جامعه است.

پیش‌تر خواندیم که: گروه دومی از فیلسوفان قدیم اعتقاد داشتند که به جز افعال جوارحی، افعالی که انسان‌ها در درون خودشان انجام می‌دهند نیز مشمول احکام اخلاقی‌اند. به این مفهوم که اگر فردی در درون خود کاری که حتی ظهور و جلوه بیرونی ندارد، انجام دهد، خوب به بد آن را می‌توان از لحاظ اخلاقی تشخیص داد. بر اساس این دیدگاه در اخلاقی کردن فرد و جامعه باید در پی تعبیر افعال جوارحی و جوانحی بود. به تعبیر دیگر باید در پی تغییر و اصلاح درون و بیرون باشیم.

۳) تعیین منشأ احکام اخلاقی

اقدام تئوریک دیگری که باید در جهت اخلاقی کردن فرد و اجتماع انجام داد این است که مشخص کنیم که از منظر ما «منشأ احکام اخلاق چیست؟» یعنی برای خود مشخص کنیم که چه چیزی را منشأ احکام اخلاقی می‌دانیم؟ به عبارت دیگر چه چیزی موجب می‌شود که امری را اخلاقی و امر دیگری را غیراخلاقی بدانیم؟ در این‌باره دیدگاه‌ها مختلف است برخی از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها عبارت‌اند از:

۱- خدا؛ برخی منشأ قواعد اخلاقی را خدا می‌دانند یعنی خدایی کردن او.

۲- افکار عمومی. پس در این دیدگاه اخلاقی کردن فرد

بکنیم و چه نباید بکنیم و به تعبیر بهتر منشأ قواعد



اخلاقی را افکار عمومی و شهروندان جامعه می‌دانند. بر اساس این دیدگاه انسان به میزان تبعیت از افکار عمومی اخلاقی به شمار می‌رود. در این دیدگاه اخلاقی کردن یعنی تابع اجتماع کردن افراد.

۳- وجدان اخلاقی؛ برخی عاملی درونی‌ای به نام وجدان اخلاقی خود را منشأ می‌دانند و معتقدند که با رجوع به آن قواعد اخلاقی را در می‌یابیم. اینان کاری به افکار عمومی و خدا ندارند.

۴- استدلال عقلی؛ برخی هم استدلال عقلی را منشأ قواعد اخلاقی می‌دانند. از این منظر اخلاقی کردن فرد یعنی عقلانی کردن او.

۵- روانشناسی عمقی (روانشناسی ژرفا)؛ برخی معتقدند روانشناسی عمقی یا ژرف‌ای می‌تواند منشأ قواعد اخلاقی باشد. بر اساس این دیدگاه و روانشناسی ژرفا، عمیق‌ترین نیازهای آدمی را تشخیص می‌دهد. آنگاه معلوم می‌شود قواعدی باید بر رفتار آدمی حاکم باشد که نیازهای عمیق او را برآورده کند و قواعدی که با این نیازهای عمیق سازگاری ندارند نباید بر رفتار آدمی حاکم شوند. در این دیدگاه اخلاقی کردن فرد یعنی طبق رفتار او با نیازهای درونی و روانی‌اش. شاید بتوان این نیازهای درونی و روانی انسان را همان چیز دانست که در تعبیر دینی از آن به فطرت و سرشت آدمی یاد می‌شود. ما در فرآیند اخلاقی شدن باید مشخص کنیم که وقتی از اخلاقی بودن امری و غیراخلاقی بودن امر دیگری سخن می‌گوییم منشأ و ملاک تعیین اخلاقی بودن از آن می‌دانیم؟ یا نه؟ تقسیمات بالا این است که متناسب با اینکه ملاک و منشأ اخلاقی بودن را چه بدانیم، تصویر صدق‌ی انسان اخلاقی متفاوت خواهد بود. به این معنا که آن انسان اخلاقی که قواعد خود را از افکار عمومی اخذ می‌کند ممکن است زناپرست هم بشود ولی انسانی که منشأ قواعد اخلاقی را خدا می‌داند از اساس با زناپرستی مخالف باشد و حتی با آن مبارزه کند.

پی‌نوشت:

۱. شاخه‌ای از روانشناسی که به عمیق‌ترین ساحت روان

انسان و نیازها و خواسته‌های آن ساحت می‌پردازد.